

Analysis of the challenges raised in the confrontation between Prophet Moses (pbuh) and Prophet Harun (pbuh), in the story of the calf-worship of the Israelites.

Mohammad Mehdi Zamani^{1✉}

1. PhD, Department of Islamic Studies, Faculty of Theology, University of Qom. m.m.zamani@chmail.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Scientific Research Article history: Received: 2025-01-27 Received in revised form: 2025-09-29 Accepted : 2026-02-09 Available online: 2026-02-23 Keywords: Moses (<i>Mūsā</i>), Aaron (<i>Hārūn</i>), Prophetic Infallibility (<i>ʿIsmat al-Anbiyāʾ</i>), Children of Israel (<i>Banū Isrāʾīl</i>), Calf Worship.	Verses 150 of Sūrat al-Aʿrāf and 92–93 of Sūrat Tā Hā describe the apparently harsh confrontation of the Prophet Moses (<i>Mūsā</i>, peace be upon him) with his brother, the Prophet Aaron (<i>Hārūn</i>, peace be upon him), following the episode of the Israelites' worship of the golden calf. These verses present one of the most challenging exegetical issues in the Qurʾān. Given that both prophets, like all divine messengers, are protected by <i>ʿiṣmah</i> (infallibility) from sin and error, how can Aaron's apparent silence in the face of the Israelites' idolatry and Moses' subsequent severe rebuke of him be explained? This study argues that Moses' conduct should be understood as a pedagogical and corrective measure intended to awaken the Children of Israel (<i>Banū Isrāʾīl</i>). The public nature of this confrontation led the Israelites to repentance, eradicated the roots of <i>shirk</i> (polytheism) and dualistic tendencies from their community, and ultimately saved the lives of tens of thousands of people. The proposed interpretation is grounded in the rhetorical principle of <i>iyyāka a-nī wa ismaʿī yā jārah</i> ("I address you, but I intend another"), according to which the apparent addressee is not the ultimate object of the message. This interpretation accounts for all dimensions of the incident, satisfactorily resolves the principal objections raised in its regard, and remains fully consistent with both the outward meaning of the Qurʾānic verses and the doctrine of prophetic infallibility. Furthermore, the study maintains that Moses' initial judgment concerning Aaron's conduct was based on the apparent circumstances (<i>ẓawāhir al-amr</i>), since prophets are not obliged to judge on the basis of unseen knowledge (<i>ʿilm al-ghayb</i>) unless divinely instructed to do so.

Cite this article: Zamani Mohammad Mehdi (2026) Analysis of the challenges raised in the confrontation between Prophet Moses (pbuh) and Prophet Harun (pbuh), in the story of the calf-worship of the Israelites. *Contemporary Researches on Islamic Revolution*, Volume 2, Issue 1, July 2026, pp. 59-79.

<https://doi.org/10.22059/jikt.2026.389513.1019>



© The Author(s)

Publisher: University of Tehran

<https://doi.org/10.22059/jikt.2026.389513.1019>

تحلیل چالش‌های مطرح در مواجهه حضرت موسی (ع) با حضرت هارون (ع)، در ماجرای گوساله‌پرستی بنی اسرائیل

محمد مهدی زمانی 

۱. دکترای تخصصی گروه معارف اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه قم m.m.zamani@chmail.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۰۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰ تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۲/۰۴ کلیدواژه‌ها: موسی (ع)، هارون (ع)، عصمت انبیاء، بنی اسرائیل، گوساله‌پرستی	آیات ۱۵۰ سوره اعراف و ۹۲ و ۹۳ سوره طه به بیان برخورد به ظاهر خشن حضرت موسی (ع) با برادرش، حضرت هارون (ع)، پس از ماجرای گوساله‌پرست شدن بنی اسرائیل می‌پردازد. این آیات حاوی یکی از چالشی‌ترین مسائل مطرح شده در قرآن هستند. با توجه به اینکه این دو پیامبر همانند سایر انبیای الهی از انجام گناه و اشتباه معصوم هستند، پس آیا سکوت ظاهری هارون در قبال گوساله‌پرست شدن بنی اسرائیل و سپس برخورد تند موسی با او قابل توجیه است؟ به نظر می‌رسد این برخورد در راستای بیدار کردن بنی اسرائیل انجام یافته‌است؛ به گونه‌ای که سبب متنبه شدن و توبه آن‌ها و ریشه‌کن شدن انگیزه‌های شرک و دوگانه‌پرستی در بین بنی اسرائیل شد و جان ده‌ها هزار نفر را نیز نجات داد. بن‌مایه این تحلیل از قبیل "ایاک اعنی و اسمعی یا جاره" است. این تحلیل افزون بر در نظر گرفتن تمام جوانب این برخورد، به سؤالات مطرح شده پیرامون آن به خوبی پاسخ می‌دهد و با ظاهر آیات قرآن و عصمت انبیا نیز سازگار است. علاوه بر این به نظر می‌رسد که قضاوت اولیه حضرت موسی (ع) نسبت به عملکرد حضرت هارون (ع)، بر طبق ظواهر امر بوده و ایشان به حکم کردن براساس آگاهی غیبی مکلف نبوده‌است.

استناد: زمانی محمد مهدی (۱۴۰۵). تحلیل چالش‌های مطرح در مواجهه حضرت موسی (ع) با حضرت هارون (ع)، در ماجرای گوساله‌پرستی بنی اسرائیل، پژوهشنامه معارف و اندیشه اسلامی، ۷۹-۵۹



<https://doi.org/10.22059/jikt.2026.389513.1019>

نویسندگان ©

ناشر: دانشگاه تهران

۱. طرح مسئله

بعد از نجات بنی اسرائیل از اسارت فرعون، حضرت موسی (علیه السلام) بنابر دستور خداوند به مدت سی شب به کوه طور رفت. آن حضرت قبل از ترک بنی اسرائیل، حضرت هارون (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود انتخاب و دستوراتی را به وی یادآور شد:

وَ وَاَعِدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ قَتْمٍ مِّمَّاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاخِيهِ هَارُونَ خُلْفَنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلَحْ وَ لَا تَتَّبِعَ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (اعراف / ۱۴۲)

و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آنکه وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسی [هنگام رفتن به کوه طور] به برادرش هارون گفت در میان قوم من جانشینم باش و [کار آنان را] اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن. (اعراف / ۱۴۲)

به این ترتیب رهبری بنی اسرائیل به حضرت هارون (علیه السلام) سپرده شد. بعد از گذشت سی شب از این میقات، خداوند ده شب دیگر آن را تمدید کرد. از این رو به طور طبیعی بازگشت حضرت موسی (علیه السلام) به میان بنی اسرائیل با تأخیر مواجه شد. در اثر این تأخیر، زمینه ای فراهم شد تا شایعه دروغ گو بودن و فرار آن حضرت در میان بنی اسرائیل پخش شود. (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۲)

« سامری » که از اقوام موسی و یک شخصیت شناخته شده بنی اسرائیل بود با استفاده از این فرصت، مجسمه ای از جنس طلا و به شکل گوساله ساخت که صدای گوساله تولید می کرد و آن را به عنوان معبود بنی اسرائیل عرضه کرد:

فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (طه / ۸۸ - ۸۷)

پس برای آنان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد، و [او و پیروانش] گفتند: «این خدای شما و خدای موسی است»، و [پیمان خدا را] فراموش کرد. (طه / ۸۸ - ۸۷)

به این ترتیب جمع کثیری از بنی اسرائیل به گوساله پرستی روی آوردند:

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ خُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَ لَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَ كَانُوا ظَالِمِينَ (اعراف / ۱۴۸)

و قوم موسی پس از [عزیمت] او، از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت. آیا ندیدند که آن [گوساله] با ایشان سخن نمی‌گوید و راهی بدانها نمی‌نماید؟ آن را [به پرستش] گرفتند و ستمکار بودند.

حضرت هارون (علیه السلام)، تمامی تلاش خود را برای جلوگیری از این انحراف انجام داد، اما گروه بزرگی از بنی‌اسرائیل از گوساله‌پرستی دست برنداشتند. حضرت موسی (علیه السلام) پس از بازگشت از طور و شنیدن سخنان بنی اسرائیل، به سراغ حضرت هارون (علیه السلام) رفت، سر او را گرفت و به طرف خود کشید:

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمِّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (اعراف / ۱۵۰)

و چون موسی، خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من چه بد جانشینی برای من بودید! آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید؟ و الواح را افکند و [موی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید و با لحنی تند خطاب به هارون گفت:

يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي (طه / ۹۳ - ۹۲)

«ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند، از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کردی؟»

[هارون] پاسخ داد: «ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند؛ پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده (اعراف / ۱۵۰)

حضرت هارون (علیه السلام) در دفاع از خود دو دلیل ذکر کرد:

۱. إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي (اعراف / ۱۵۰)

این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند و نزدیک بود مرا بکشند.

۲. إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (طه / ۹۴)

اگر من در برابر آنها مقاومت نکردم، برای این بود که «من ترسیدم که بگویی، تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی.

در این هنگام حضرت موسی (علیه السلام)، دلایل هارون را پذیرفت و برای خود و برادرش دعا کرد:

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخِي وَادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (اعراف ۱۵۱)

[موسی] گفت: «پروردگارا، من و برادرم را بیامرز و ما را در [پناه] رحمت خود درآور، و تو مهربانترین مهربانانی (اعراف ۱۵۱)

این برخورد یکی از چالشی ترین مسائل مطرح شده در قرآن کریم است؛ زیرا در برخی از برخوردهای سؤال انگیز انبیا از قبیل برخورد حضرت موسی (علیه السلام) با فرد قبطی و کشتن وی، (قصص / ۱۵) طرف مقابل یک انسان عادی و غیر معصوم است، اما در این برخورد که جزء موارد منحصر به فرد در قرآن کریم است، هر دو طرف، پیامبر خدا و معصوم هستند. از این رو این برخورد سؤال‌هایی را به وجود آورده است که مهم ترین آنها عبارتند از:

سؤال اول: چرا حضرت موسی (علیه السلام) این برخورد را در مقابل پیامبری مثل حضرت هارون (علیه السلام) انجام داد؟؛ درحالی که این عمل در ظاهر از انسان‌های عجول سرمی‌زند، نه از حکمایی که بر نفس خود کنترل دارند.

سؤال دوم: چرا حضرت موسی (علیه السلام) در مواجهه با حضرت هارون (علیه السلام) و سؤال از ایشان، منتظر جواب نشد، بلکه از همان اول سر ایشان را به طرف خود کشید و با لحنی عتاب آمیز وی را مورد مؤاخذه قرار داد؟ ظاهر آیات نشان می دهد حضرت موسی (علیه السلام) از همان اول با حضرت هارون (علیه السلام) برخوردی مجرم انگارانه دارد.

سؤال سوم: چرا لحن حضرت موسی (علیه السلام) با هارون (علیه السلام) که وظیفه رهبری خود را به بهترین شکل انجام داده بود بسیار تند بود ولی در برخورد با سامری از عبارت «فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ؟» ای سامری، پس [جریان] کار تو چه بود؟» (طه / ۹۵) استفاده کرد. این عبارت در موارد دیگری از جمله سؤال حضرت ابراهیم (علیه السلام) از ملائکه الهی: فما خطبکم (حجر / ۵۷؛ ذاریات / ۳۱) و سؤال حضرت موسی (علیه السلام) از خانم‌های چوپان در شهر مدین: فما خطبکما (قصص / ۲۳) به کار رفته که هیچ‌گونه سرزنشی را دربر ندارد.

چالشی بودن این برخورد باعث شده که تقریباً همه تفاسیر و کتب کلامی که پیرامون عصمت انبیا بحث کرده اند، به تحلیل این جریان بپردازند. حتی در سال‌های اخیر مقاله ای با عنوان

«راهِبردهای مقابله با مسائل فرهنگی و اجتماعی در سیره مدیریتی حضرت موسی علیه السلام از منظر قرآن» چاپ شده است.^۱ اما اولاً این مسئله با دقت واکاوی نشده و شقوق مختلف آن به تفصیل مطرح نشده است و ثانیاً به تکالیف انبیاء درباره عمل به ظاهر و یا قضاوت بر اساس حق و علم غیب پرداخته نشده است. لذا در این نوشتار تلاش می‌شود که تفسیر جامعی ارائه گردد و به همه سؤالات مطرح شده با دقت پاسخ داده شود.

۲. جنبه‌های برخورد حضرت موسی با حضرت هارون

بررسی و تحلیل یک مسئله زمانی کامل و جامع خواهد بود که همه جوانب و مستندات آن با دقت ملاحظه شده باشند. غفلت از یک جنبه یا مؤلفه، به میزان اهمیت آن از ارزش تحلیل می‌کاهد. ازاین رو برای فهم و تحلیل دقیق این برخورد، لازم است قبل از هرگونه اظهار نظری تمامی زوایا و جوانب این حادثه بررسی شود. به نظر می‌رسد مهم‌ترین جنبه‌های این برخورد که می‌تواند نقش مهمی در ارائه هرگونه تحلیلی داشته باشد، عبارتند از:

الف) شخصیت حضرت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام)؛

ب) اطلاعات حضرت موسی (علیه السلام) قبل از بازگشت به میان بنی اسرائیل؛

ج) دستورات حضرت موسی به حضرت هارون قبل از عزیمت به طور و عمل هارون به این دستورات؛

۱.۲. شخصیت حضرت موسی و هارون

لازم است در هنگام بررسی این برخورد تند، تحلیلی ارائه شود که متناسب با شخصیت حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) باشد.

آیات متعددی از قرآن کریم به مقام والای حضرت موسی (علیه السلام) تصریح دارند؛ از جمله:

- قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (اعراف، ۱۴۴)

۱. ظاهر اکبری و ولی‌الله نقی پورفر: اسلام و پژوهش‌های مدیریتی، سال هفتم، بهار و تابستان ۱۳۹۷، شماره ۱.

(خداوند) فرمود: «ای موسی، تو را با رسالتها و با سخن گفتنم [با تو]، بر مردم [روزگار]

برگزیدم؛ پس آنچه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش. (اعراف، ۱۴۴)

- وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (طه، ۱۳)

و من تو را برگزیده‌ام، پس بدانچه وحی می‌شود گوش فرا ده. (طه، ۱۳)

- وَأَصْطَنَتُكَ لِنَفْسِي (طه، ۴۱)

و من تو را برای خودم ساختم (و پرورش دادم) (طه، ۴۱)

در این آیات نورانی مقامات بلندی چون اصطفا‌ی الهی، برگزیده خداوند و پرورش یافته خداوند برای حضرت موسی ذکر شده اند.

هارون نیز پیامبر الهی، وزیر حضرت موسی و خلیفه اوست :

وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي (طه، ۲۹)

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (اعراف، ۱۴۲)

مقام حضرت هارون همیشه آنقدر در بین بنی‌اسرائیل با عظمت بود که حتی قرن‌ها بعد از حیات هارون، بنی‌اسرائیل حضرت مریم را خواهر هارون خطاب می‌کردند:

يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا (مریم، ۲۸)

حضرت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) هر دو پیامبر خدا بودند :

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ

نَجِيًّا؛ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (مریم / ۵۳ - ۵۱)

طبق فرمایشی از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، پیامبران هیچ‌گاه در انجام مأموریت‌های الهی کوتاهی نکردند:

رُسُلٌ لَا تَقْصُرُ بِهِمْ قِلَّةٌ عَدَدِهِمْ وَلَا كَثَرَةُ الْمُكَذِّبِينَ لَهُمْ (نهج البلاغه، خطبه ۱)

بر این اساس، تحلیل رفتار این دو پیامبر الهی باید به نحوی باشد که هیچ‌گونه قصوری را به آن‌ها نسبت ندهد. به ویژه در این مورد که حضرت هارون (علیه السلام) در مقابله با فتنه سامری از هیچ کاری دریغ نکرد، اما بنی‌اسرائیل ایشان را به موضع ضعف کشاندند تا جایی که نزدیک بود وی را به قتل برسانند:

إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي (اعراف / ۱۵۰)

خداوند در توصیف حضرت موسی(علیه السلام) می فرماید:

إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ بی تردید او انسانی خالص شده و فرستاده ای پیامبر بود (مریم / ۵۱).

«مُخْلَص» به کسی گفته می شود که خداوند او را خالص برای خود قرار داده و غیر از خدا، کسی در او نصیبی ندارد، نه در او و نه در عمل او، و این بالاترین مقام عبودیت است (طباطبایی، ۱۴۲۲، ج ۱۴، ص ۶۲).

این مقام به قدری رفیع است که حتی ابلیس که برای گمراه کردن انسان قسم یاد کرد از هیچ کوششی فروگذار نکند، اعتراف می کند که توانایی گمراه کردن آنها را ندارد:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ (ص، ۸۲ و ۸۳)

بدون شک طمع نداشتن ابلیس در گمراهی این انسان ها به خاطر مصونیتی است که از گمراهی و آلودگی دارند و گرنه دشمنی وی شامل این انسان ها هم می شود و در صورتی که این امکان وجود داشت، هرگز از گمراه کردن آنها دست برنمی داشت. ثبات ویژگی های فوق برای حضرت موسی(علیه السلام) ایجاب می کند که تحلیل برخورد ایشان با حضرت هارون(علیه السلام) به گونه ای باشد که هیچ گونه خطا یا گناهی را به آن حضرت نسبت ندهد.

موسی یک پیامبر اولوا العزم است و پیامبران خصوصا اولوا العزم آنها دارای مقام عصمت هستند. آن ها کمتر از ملائکه نیستند که به فرموده قرآن: لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون .

توجه تام به مقام والای عصمت هر دو پیامبر و اطلاع موسی از اشتراک هارون در امر رسالت الهی، شاهدهی بر عدم تحقیر و اهانت هستند. موسی در کوه طور برای برادرش درخواست هایی از خداوند داشت؛ مانند وزارت هارون و مشارکت در امر خداوند: و اجعل لی وزیرا من اهلی ... و اشرکه فی امری.

موسی از اربعین برگشته است؛ اربعینی که اگر افراد عادی از آن برخوردار شوند، نه تنها حرکات ناشایست از آنها سرنمی زند، بلکه چشمه های حکمت از قلبشان می جوشد و بر زبانشان جاری میش ود. چه برسد به اربعین یک پیامبر اولوالعزم الهی. طبق حدیثی از پیامبر اسلام، پیامبران در هر حالتی - رضا و خشم- حق گو هستند و بر طبق حق عمل می کنند. لذا خشم پیامبران و اولیای خدا یک خشم عقلی و برای خدا است و در آن حال فقط دستورهای خداوند را بیان می کنند و سکوت و نطق

غضب آلود موسی هر دو بر مدار حق هستند و عاقلانه؛ لذا شیخ مفید بجا فرموده است که غضب موسی به هارون برای این بود که به قومش بفهماند چه گناه بزرگی مرتکب شده‌اند (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۳۰، ص ۳۶۰-۳۹۱).

از مجموع آیات قرآن بدست می‌آید که موسی علیه السلام اندکی عجول بوده است؛ اما عجله ممدوح و از نوع عجلوا بالصلوه. مانند: وما اعجلک عن قومک یا موسی... عجلت الیک رب لترضی. لذا ایشان در واکنش با هارون هم عجله کرد و سر و موی برادرش را کشید. اما این عجله محمود است؛ چون هدف هوشیار کردن بنی اسرائیل بود نه تحقیر هارون (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۳۰، ص ۳۶۰-۳۹۱).

۲.۲. اطلاعات حضرت موسی قبل از بازگشت به میان بنی اسرائیل

در زمان حضور حضرت موسی (علیه السلام) در طور، خداوند به ایشان اطلاع داد که:

فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ

ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت (طه / ۸۵).

بنابراین آن حضرت قبل از بازگشت می‌دانست که خداوند، بنی اسرائیل را مورد امتحان قرار داده است ولی آنها از این امتحان سربلند بیرون نیامده‌اند و گمراه شده‌اند. خداوند در میقات با علم شهودی به موسی اعلام کرد که قومش به فتنه سامری دچار شده‌اند. این علم به دلیل حضوری بودنش بسیار قوی‌تر از مشاهده حسی است که پس از بازگشت با دیدن و شنیدن به‌دست می‌آید (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۳۰، ص ۳۶۰-۳۹۱).

همچنین حضرت موسی می‌دانست که عامل این گمراهی شخصی به نام سامری است. از اینکه حضرت موسی (علیه السلام) هیچ سؤالی راجع به هویت سامری نمی‌کند، می‌توان حدس قوی زد که آن حضرت این شخص را به خوبی می‌شناخت.

علاوه بر اینکه حضرت موسی (علیه السلام) بهتر از هر کسی بنی اسرائیل را می‌شناخت و از خصوصیات فکری و رفتاری آنان آگاهی داشت. برای آن حضرت لجاجت و بهانه جویی این قوم و گرایش شدید آنها به بت پرستی امری محرز بود و می‌دانست این گرایش به قدری شدید است که از طرح پیشنهاد بت-پرستی در مقابل وی هم ابایی ندارند:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلًا هَٰذَا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (اعراف، ۱۳۸).

و بنی اسرائیل را (سالم) از دریا عبور دادیم؛ (ناگاه) در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. (در این هنگام، بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند! گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!

روایتی از امام رضا(علیه السلام) به خوبی خصلت لجاجت و بهانه جویی بنی اسرائیل را نشان می دهد. در این روایت آمده است که حضرت موسی(علیه السلام) به قوم خود خبر داد که خداوند با وی هم صحبت شده است، اما قوم او گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر مانند تو سخن خدا را بشنویم. آن حضرت هفتاد نفر از آنان را برای میقات پروردگارش انتخاب کرد و به طور سینا برد. آن ها را پائین طور نگه داشت و خود به بالای کوه رفت و از خدا خواست که آنان نیز سخن وی را بشنوند. خداوند با حضرت موسی(علیه السلام) صحبت کرد و قوم او نیز سخن خدا را شنیدند. در این هنگام گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم (بقره / ۵۵).

بعد از این سرکشی، خداوند به وسیله صاعقه‌ای آنان را هلاک کرد. در این هنگام حضرت موسی(علیه السلام) عرض کرد: خدایا وقتی به میان بنی اسرائیل برگردم و آنان بگویند که مردم را بردی و به هلاکت رساندی، من در پاسخ آنان چه بگویم؟ در این حال خداوند آنها را زنده کرد، اما باز گفتند: اگر از خدای خود بخواهی خودش را به تو بنماید، به درخواست تو پاسخ مثبت می دهیم و ایمان می آوریم. حضرت موسی(علیه السلام) گفت: خداوند با چشم سر دیده نمی شود بلکه به وسیله نشانه‌ها شناخته می شود. آنها گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خواسته ما را برآوری (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۱). از این رو حضرت موسی(علیه السلام) قبل از بازگشت، می دانست که بنی اسرائیل بهانه جو و بیگانه با استدلال و عقلانیت هستند و بواسطه وحی الهی، از فتنه سامری و ضلالت مردم اطلاع کامل داشت.

۳.۲. دستورات حضرت موسی به حضرت هارون قبل از عزیمت به طور و عمل هارون به این

دستورات

براساس قرآن کریم، حضرت موسی (علیه السلام) در هنگام معرفی حضرت هارون (علیه السلام) به عنوان جانشین خود، دو مسئولیت اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان را بر عهده ایشان قرار داد:

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعِ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (اعراف / ۱۴۲)

حضرت موسی (علیه السلام) قبل از ترک بنی اسرائیل، به آنها اعلام کرده بود که میقات وی با خدای متعال سی شب خواهد بود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۶۹ و ۳۶۸). اما بعد از گذشت سی شب، خداوند ده شب دیگر آن را تمدید کرد (اعراف / ۱۴۲).

بنی اسرائیل بعد از گذشت سی شب منتظر آمدن آن حضرت بودند ولی موسی نیامد. به دنبال این تأخیر و پخش شایعه فرار حضرت موسی (علیه السلام)، سامری فعالیت خود را شروع کرد. از کلمه «أَخْرَجَ» در آیه: فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوارٌ - برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله داشت بیرون آورد (طه / ۸۸) - برداشت می شود که ساخت این مجسمه توسط سامری به طور پنهانی و دور از چشم مردم بوده است (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۱۴، ص ۹۲). از این رو ناگهان گوساله ای در میان جمعیت بنی اسرائیل پیدا شد و سامری برای گمراه کردن مردم، اقدام کرد. در این هنگام حضرت هارون (علیه السلام)، به بنی اسرائیل فرمود:

يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي؛ ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید و پروردگار شما خداوند رحمان است. پس از من پیروی کنید و فرمانم را اطاعت نمایید (طه، ۹۱).

آن حضرت در این سخن هم امتحان شدن بنی اسرائیل را به آنها تذکر داد: إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ، هم رحمانیت پروردگار را یادآوری کرد: إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ و هم راه عبور از این امتحان را نشان داد: فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي. اما بنی اسرائیل در مقابل این راهنمایی، آن حضرت را به موضع ضعف کشاندند به نحوی که نزدیک بود ایشان را به قتل برسانند:

إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي (اعراف / ۱۵۰).

حضرت هارون (علیه السلام) در این موقعیت برای حفظ وحدت بنی اسرائیل و اجرای دستورات

حضرت موسی (علیه السلام) با نرمش با آنان برخورد کرد و اقدامات خشن نظامی را انجام نداد:

إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (طه / ۹۴).

خداوند در قرآن کریم این عملکرد را بدون هیچ گونه انتقادی نقل می کند. اگر آن حضرت در انتخاب این گزینه اشتباه کرده بود، خداوند به نوعی آن را گوشزد می کرد؛ زیرا روش قرآن کریم این است که وقتی سخن یا عملی را از دیگران نقل می کند که اعتراضی به آن وارد باشد، بلافاصله تذکر می دهد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۶). نقل این عملکرد بدون ابراز انتقاد حاکی از آن است که روش ایشان مورد تأیید خداوند قرار گرفته است.

حال اگر حضرت هارون در انجام مأموریت خود کوتاهی نکرد، پس دعای طلب عفو حضرت موسی چه معنایی داشت؟

اولاً: این دلیل اعم از مدعاست؛ زیرا طلب مغفرت علاوه بر عذرخواهی به خاطر ارتکاب گناه یا کوتاهی کردن در امری، ممکن است دلایل دیگری مثل ابراز خضوع به درگاه پروردگار داشته باشد (همان، ج ۸، ص ۲۵۲).

ثانیاً: بعد از پشیمانی بنی اسرائیل، برای جبران این انحراف بزرگ مجازات سنگینی مثل کشتن یکدیگر برای آنان مقرر شد:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره / ۵۴)

با توجه به اینکه مسئولیت و سرپرستی این قوم در زمان وقوع این انحراف، به حضرت هارون (علیه السلام) سپرده شده بود، اگر آن حضرت ذره ای در سرپرستی و هدایت قوم کوتاهی کرده بود، قطعاً زمینه ساز و شریک در انحراف آنان بود. به همین جهت اگر نگوئیم مجازات ایشان باید شدیدتر می بود، حداقل باید مثل آن ها مجازات می شد. حال سؤال این است: آیا واقعاً عادلانه است که این کوتاهی و سستی که زمینه ساز انحراف افراد زیادی شده بود، فقط با یک استغفار، آن هم از زبان دیگری، بخشیده شود ولی دیگران گرفتار مجازات شوند؟ این درحالی است که بنی اسرائیل از عمل خود پشیمان شدند و پشیمانی خود را در عباراتی مثل: لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، به طور قطع از زبان کاران خواهیم بود (اعراف / ۱۴۹)، ابراز کردند؛ اما هیچ جمله ای دال بر پشیمانی حضرت هارون (علیه السلام) نقل نشده است. همین مطلب نشان می دهد که آن حضرت به وظایف خود کاملاً عمل کرده بود.

قاطعیتی که باید در برابر گوساله‌پرستی نشان داده می‌شد فقط از موسی ساخته بود. موسی دارای موقعیتی بود که کسی نمی‌توانست در مقابل او ایستادگی کند. چون صاحب عصا و ید بیضا و معجزات متعدد بود. اگر هارون واکنش نشان می‌داد عده‌ای به طرفداری او با گروه سامری درگیر می‌شدند و جامعه نوپای بنی اسرائیل متلاشی می‌شد. اگر او سامری را اخراج می‌کرد و گوساله‌اش را سوزانده و به دریا می‌ریخت او را می‌کشتند (ر.ک: تفسیر تسنیم، ۱۳۹۲، ج ۳۰، ص ۳۶۰-۳۹۱).

۳. اختلاف سلیقه انبیاء در نحوه اجرای احکام الهی

علامه سیدمحمد حسین طباطبایی این برخورد را یکی از مصادیق «اختلاف سلیقه انبیا در نحوه اجرای احکام» می‌داند. در این ماجرا، حضرت موسی (علیه السلام) به طور مطلق به خلیفه‌اش، حضرت هارون، دستوراتی داده بود، اما درعین حال معتقد بود که این حکم باید با به‌کارگیری تمام توان، برای مقاومت در برابر بنی اسرائیل اجرا می‌شد، اما حضرت هارون (علیه السلام) آن را با نرمش و عدم مقاومت اجرا کرد. از این‌رو، چون حضرت هارون (علیه السلام) برطبق سلیقه و مشی حضرت موسی (علیه السلام) عمل نکرده بود، این برخورد، برای تأدیب وی بود. این درحالی است که در این ماجرا، حضرت هارون (علیه السلام) مرتکب هیچ گناه یا کوتاهی نشده و حق به جانب وی بود. این مقدار از اختلاف سلیقه چون خارج از حکم الله است، ضرری به عصمت انبیا نمی‌زند.

به عبارت دیگر در این جریان حکم ابلاغی از جانب حضرت موسی (علیه السلام) به هارون (علیه السلام) بر طبق آیه ۱۴۲ سوره اعراف، «اصلاح و عدم پیروی از روش مفسدان» است. اما در نحوه اجرای این حکم، دو پیامبر با هم اختلاف سلیقه داشتند: حضرت هارون (علیه السلام) با توجه به شرایط، اصلاح را در عدم مقاومت و مواجه نشدن با بنی اسرائیل دیده، ولی حضرت موسی (علیه السلام) اصلاح را در گروهی مقاومت و برخورد شدید با آنها می‌دید.

مشروح دیدگاه علامه در ضمن تفسیر آیه ۱۵۰ سوره اعراف به این شرح است :

به‌طوری که از ظاهر سیاق آیه مورد بحث (اعراف، ۱۵۰) و همچنین آیات راجع به این داستان از سوره طه (۹۲ - ۹۴) برمی‌آید، موسی همان مقدار که بر بنی اسرائیل غضب کرد، بر هارون نیز غضب کرد؛ و معلوم می‌شود وی چنین پنداشته که هارون در مبارزه علیه بنی اسرائیل، کوتاه آمده و همه تلاش و نیروی خود را به کار نبرده است. زیرا گمان می‌کرده که صلاح [بنی اسرائیل] در این است.

با اینکه موقع جدا شدن از او، به طور مطلق سفارش کرده که: «[در میان قوم] به اصلاح [امر] ایشان [بپرداز و از راه مفسده جویان پیروی مکن. و دلیلی بر منع این مقدار از اختلاف در سلیقه و مشی بین انبیا وجود ندارد، چراکه عصمت تنها در حیطه حکم الله است، نه چیزهایی که مربوط به سلیقه‌ها و مشی در زندگی است.

همچنین است گرفتن موی سر هارون و کشیدن آن، گویا این عمل مقدمه زدن او بود، بر اثر گمانی که موسی درباره هارون کرد که وی در این مورد مستقل عمل کرده است؛ زیرا گمان می‌کرده که مصلحت در این است و به همین خاطر امر موسی را ترک کرده بود؛ عمل موسی در این مورد برای این بوده که می‌خواست برادر خود را - با اینکه در این جریان حق به جانب وی است - در مورد امری ارشادی تأذیب کرده باشد، نه در حکمی از احکام مولوی پروردگار. به همین خاطر وقتی حضرت هارون، واقعه را برای وی تعریف کرد، عذر وی را پذیرفت و با گفتن جمله «پروردگارا! من و برادرم را بیامرز...» برای خود و برادرش دعا کرد. آیه شریفه «پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل فرما» دعای موسی است و قبلاً گذشت که طلب مغفرت از نظر مورد، اعم از زمانی است که معصیت رخ داده باشد. یعنی طلب مغفرت منحصرأ در صورت ارتکاب گناه به کار نمی‌رود، بلکه در جایی هم که گناهی به وقوع نپیوسته، کاربرد دارد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۵۲).

پیامبران اصول واحدی دارند که مهم‌ترین آن، دعوت به توحید است. همه انبیا وظیفه داشتند احکام الهی را که از طریق وحی به آنها ابلاغ می‌شد، به مردم برسانند و حق نداشتند چیزی از جانب خود به مردم بگویند. این مطلب، امر مسلمی است و آیات زیادی بر آن دلالت دارد (اعراف / ۶۲، ۶۸، ۷۹، ۹۳ و ...) و ادله عصمت انبیا در حیطه دریافت و ابلاغ وحی به خوبی آن را ثابت می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۹۶).

اما آیا نحوه ابلاغ و چگونگی اجرای همه احکام هم توسط وحی به انبیا ابلاغ می‌شد، یا اینکه در بعضی موارد، این امور به خود انبیا سپرده شده بود تا برطبق سلیقه و مشی خود، در چارچوب‌ها و خط قرمزهای مشخص شده، آن‌ها را اجرا کنند؟

کلام علامه حاکی از این است که ایشان مورد دوم را می‌پذیرد و می‌نویسد: دلیلی بر منع این مقدار از اختلاف در سلیقه و مشی بین انبیا وجود ندارد، چرا که عصمت، تنها در حیطه حکم الله است نه چیزهایی که مربوط به سلیقه‌ها و مشی در زندگی است (طباطبایی، ج ۸، ص ۲۵۱).

البته طبق دیدگاه مفسرانی مانند رشید رضا در تفسیر المنار، که می‌توان از آن با عنوان «اختلاف اجتهاد دو مجتهد به خاطر اختلاف احوال آن‌ها» یاد کرد، یک مجتهد نیرومند و شدیدالغضب لله، همانند حضرت موسی (علیه السلام)، چیزی را درک می‌کند که مجتهدی همانند حضرت هارون (علیه السلام) که نرمی و حلم بر او غلبه دارد، درک نمی‌کند (ج ۹، ص ۲۰۸).

اگر منظور از این کلام، اختلاف اجتهاد در نحوه اجرای یک حکم باشد، نظر علامه طباطبایی به‌طور کامل توسط مفسران قبلی طرح شده است. اما اگر منظور، اجتهاد برای به دست آوردن احکام شرعی باشد، قطعاً با نظر علماء شیعه (به‌طور عام) و نظر علامه (به‌طور خاص) تفاوت زیادی دارد. زیرا ادله عصمت انبیا منافی این نوع اجتهاد است.

از طرف دیگر سیاق کلام علامه در این بحث، گویای اختلاف سلیقه و مشی در زندگی انبیا و اجرای احکام است نه محدوده به دست آوردن احکام.

۴. قضاوت بر مبنای ظواهر و یا بر اساس حق و حقیقت؟

مطابق با آیه ۱۶ سوره ص، خداوند متعال بعد از جعل حضرت داوود به عنوان خلیفه، به او امر کرد که میان مردم با معیار حق حکم کند. داوود از علم غیب الهی استفاده می‌کرد و بر پایه آن قضاوت داشت (کلینی، ۱۳۶۵ ج ۷ ص ۴۲۱). همچنین حضرت داوود (ع) برای اقرار و کشف حقیقت از برخی فنون تجربی و روان‌شناسانه استفاده می‌برد که حضرت امیرالمومنین (ع) نیز در برخی از قضاوت‌ها از این روش استفاده کرده‌اند (همان ج ۷ ص ۳۷۱ - ۳۷۳). طبق حدیثی از پیامبر اسلام، پیامبران در هر حالتی - رضا و خشم - حق‌گو هستند و بر طبق حق عمل می‌کنند.^۱

از امام سجاد (ع) سوال شد که شما چگونه حکم می‌کنید؟ فرمود به حکم آل داوود. اگر چیزی ببینیم، روح القدس آن را به ما خواهد گفت (همان، ج ۱، ص ۳۹۸). همچنین امام صادق فرمودند: هنگامی که قائم آل محمد قیام کند به روش حکم داوود و سلیمان حکم می‌کند و بینه درخواست نمی‌کند (همان، ج ۱، ص ۳۹۷). حال می‌توان گفت قضاوت مهدوی که تشبیه به قضاوت داوود شده نیز به یکی از این دو صورت خواهد بود:

۱. حماد بن سلمه عن محمد بن اسحاق عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده قال قلت يا رسول الله اكتب كل ما اسمع منك؟ قال نعم. قلت في الرضا والغضب؟ قال نعم؛ فاني لا اقول في ذالك كله الا الحق؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۴۷.

۱. این که خداوند به حضرت مهدی(ع) توانایی های ماورایی و غیبی اعطا می کند که واقعیت ها از منظری فراتر از عالم ماده برایش مکشوف می شود و این اجازه را می یابد که بر اساس همان کشف واقعیت ها داورى کند.

۲. دومین احتمال آن است که مضمون و محتوای این احادیث را تعبیر و نشانه ای از رشد دانش انسانی در آن برهه از تاریخ بدانیم. چنان که انسان امروزی، برای کشف جرم به راه هایی دست یافته که در گذشته نبود (محمدی ری شهری، ۱۳۹۳، ص ۳۹۲ - ۴۰۱)

پیامبران اگرچه به اذن خدا، آن بُعد کشف واقعیت را می توانستند دارا باشند، ولی در حالت عادی، مجاز به اعمال آن در این عالم نبوده اند. در حالت عادی وظیفه عمومی پیامبران استفاده از بینه و قسم بوده است. همانطور که پیامبر اسلام فرمودند: در بین شما بر اساس بینه و قسم حکم می کنم (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۴۱۴)

لذا به نظر می رسد که برخورد اولیه حضرت موسی با برادرش حضرت هارون، برپایه قضاوت اولیه ایشان نسبت دلیل گوساله پرستی بنی اسرائیل و بر اساس شواهد ظاهری ماجرا انجام گرفته است. هارون به عنوان جانشین موسی در زمان غیبت او در بین بنی اسرائیل بود و نسبت به انحراف بنی اسرائیل مسؤولیت داشته است و هیچ مواجهه فیزیکی با فتنه سامری انجام نداده است. همچنین قصه همراهی حضرت موسی (ع) با فردی که از طرف خداوند به او علم لدنی اعطا شده بود با این مبنا قابل توضیح است. مطابق با برخی از روایات، این فرد حضرت خضر (ع) بود (فیض کاشانی، ۱۴۱۵هـ، ج ۳، ص ۲۵۰) در آن قصه، صدمه زدن به کشتی، قتل یک انسان و بنای دیوار بدون اجر و مزد، بر اساس رسالتی بود که حضرت خضر بر اساس حقیقت مبتنی بر علم غیب انجام داد. اعتراض های حضرت موسی به خضر نیز بر مبنای قضاوت بر اساس ظواهر قابل تبیین است. برخی از پیامبران تنها در محدوده ظواهر مسؤولیت دارند. اما برخی دیگر همچون خضر، علم به باطن داشته و وظایفی در همان محدوده بر عهده آنان است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۳۷۷) در قصه همراهی موسی و خضر، حرمت تصرف در اموال دیگران و یا کشتن بدون دلیل، بنابر ظواهر است و اعتراضات حضرت موسی مطابق با این مبنا است.

۵. اثرات اجتماعی برخورد تند حضرت موسی با برادرش

وقتی که بنی اسرائیل القای الواح و برخورد غضبناک و تند پیامبرشان با برادرش را دیدند؛ به عمق رذالت و قبح اعمال خودشان پی بردند. آن‌ها می‌دانستند که حضرت هارون نیز یک پیامبر الهی است و دارای مقامات معنوی بلندی است. آن وقت چگونه موسی جرأت دارد به این تندی با برادرش سخن بگوید؟ در حالی که هارون حتی یک لحظه هم به گوساله‌پرستی آن‌ها رضایت نداده بود.

در حقیقت، بنی اسرائیل دچار ارتداد فطری شده بودند و کيفر این گناه اعدام بود؛ لذا در اینجا حضرت موسی به بنی اسرائیل فرمود: شما کار بسیار زشتی را مرتکب شده‌اید و برای اینکه خداوند توبه شما را قبول کند باید به روی همدیگر شمشیر کشیده و یکدیگر را به قتل برسانید:

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره / ۵۴)

شکی نیست که پرستش گوساله سامری، گناه کوچکی نبود. بنی اسرائیل ملتی بودند که با وجود مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی (علیه السلام)، با یک غیبت کوتاه پیامبرشان، تعداد زیادی از آن‌ها به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده و گوساله پرست شدند. اگر این موضوع برای همیشه از مغز آنها ریشه‌کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از رحلت موسی (علیه السلام)، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد. در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود و هرگز تنها به پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان، نباید قناعت شود. لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد و آن اینکه ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه کثیری از گناه‌کاران بدست خودشان صادر شد. این فرمان به نحو خاصی می‌بایست اجرا شود؛ یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۵۵ و ۲۵۶).

در حالیکه بنی اسرائیل یکدیگر را می‌کشتند موسی و هارون به پیشگاه خداوند دعا و تضرع داشتند تا اینکه وحی نازل شد که بنی اسرائیل کشتن را رها کنند و توبه آن‌ها پذیرفته شد (العروسی الحویزی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۱). خداوند توبه آنها را پذیرفت، به وسیله برداشتن حکم قتل. چون قتل

امتحان بود برای قاتلان که چرا باگوساله پرستان گناهکار ننگیده اند و با آنها دشمنی و قهر و خصومت نکرده اند. خداوند گناه یک عده را به همه نسبت داد، با اینکه از بعضی از آنها صادر شده بود. برای اینکه همه آنها دارای قومیت واحد بودند و بعضی دیگر به عمل آن عده راضی شدند و بخاطر همین وحدت کلی، فعل عده ای از آنها را به همه آنها نسبت داد؛ هرچند که همه آنها گوساله پرست نشدند و همه آنها انبیاء را نکشتند. پس امر (فاقتلو انفسکم) یعنی همدیگر را بکشید و آیه دلالت دارد که خداوند توبه آنها را پذیرفت قبل از آنکه همه آنها که گناه کار بودند کشته شوند و این یک امر امتحانی بود؛ نظیر آنچه در قصه رؤیا دیدن ابراهیم (ع) و امر به ذبح اسماعیل (ع) واقع شد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۵۲).

قطعا اگر بنی اسرائیل القای الواح و برخورد خشن موسی با برادرش را ندیده بودند حاضر نمی شدند برای پذیرش توبه شان بر روی همدیگر شمشیر بکشند. به این ترتیب برخورد به ظاهر تند حضرت موسی با برادرش هارون، زمینه شرک و بت پرستی را در بین بنی اسرائیل ریشه کن کرد؛ در غیر این صورت احتمال داشت که این قوم فرومایه و لجوج، با بهانه های گوناگون دیگر مجددا از راه یکتا پرستی منحرف شوند. ضمن اینکه این برخورد به ظاهر تند و توبه بنی -اسرائیل باعث شد که خداوند متعال آن ها را ببخشد و حکم (فاقتلوا انفسکم) پس از کشته شدن تعدادی از بنی اسرائیل - طبق برخی روایات هفتاد هزار نفر - لغو شود (العروسی الحویزی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۱)؛ وگرنه این حکم تا زمانی که همه مرتدان کشته نشده بودند ادامه داشت؛ لذا شاید تعداد کشته ها به صدها هزار نفر می رسید. لذا برخورد به ظاهر خشن موسی با برادرش، هم باعث ریشه کن شدن انگیزه های شرک و دوگانه پرستی در بین بنی اسرائیل شد و هم جان ده ها هزار نفر را نجات داد.

۴. جمع بندی و نتیجه گیری

به نظر می رسد القای الواح تورات و کشیدن سر و ریش هارون توسط موسی کاملاً جدی بوده و در حالت خشم موسی انجام شده است. اما با توجه به عصمت موسی و هارون، این یک خشم مقدس و محمود بوده است که در راستای هوشیار کردن بنی اسرائیل انجام شده است. وقتی که بنی اسرائیل خشم موسی نسبت به هارون و ضرب او را با چشمان خود دیدند و دیدند که موسای کلیم چگونه الواح مقدس تورات را بر زمین زد، متوجه کار رذیلا نه خویش شدند و زمینه برای برخورد قاطعانه

حضرت موسی با عوامل فتنه آماده شد. این برخورد زمینه ای برای بیدار شدن بنی اسرائیل و به اصطلاح ادبی این برخورد از قبیل "ایاک اعنی و اسمعی یا جاره" است. حضرت موسی (ع) می خواست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالیقدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مساله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته‌اند، انحراف از توحید آن‌هم بعد از آن‌همه تعلیمات و دیدن آن‌همه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد. گاه می‌شود به هنگامی که حادثه عظیمی رخ می‌دهد، انسان دست می‌برد و یقه خود را چاک می‌زند و بر سر می‌زند، تا چه رسد به اینکه برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد؛ و بدون شک برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف، و نشان دادن عظمت گناه به آن‌ها این برنامه‌ها، مؤثر است و قطعاً هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۲۸۴).

حضرت موسی دارای معجزات متعدد بود و به همین خاطر همه مردم از او حساب می‌بردند، اما موسی برای نشان دادن عزم راسخ خود در مبارزه با سامری اولین برخورد را با برادر بی‌گناهِش انجام داد تا حساب کار به دست گناهکاران فتنه‌گر بیاید. قبل از این برخورد، موسای کلیم الواح تورات را بر زمین زد؛ شاید برای اینکه به بنی اسرائیل اعلام کند شما با این کار زشتان دیگر به تورات هم نیازی ندارید. از قرآن اصل القاء الواح تورات به دست می‌آید نه شکسته شدن لوحی از الواح؛ آنچنان که برخی از احادیث ضعیف و مرسل و شاید اسرائیلی گفته‌اند. چرا که قرآن کریم تورات در دست بنی اسرائیل را تفصیلاً لکل شیء می‌داند (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۳۰، ص ۳۶۰-۳۹۱) آیت الله جوادی آملی، در مورد "نظریه اختلاف سلیقه انبیاء در شیوه اجرای احکام" مطلبی را نفیاً و یا اثباتاً مطرح نکرده است، اما با بررسی نکات فوق الذکر احتمالاً به این نتیجه برسیم که ایشان این نظریه را قبول ندارد؛ چرا که همه گفتار، افعال و حالات خشم و غضب و یا سکوت انبیاء در اجرای احکام را بر مدار حق دانسته است. خشم پیامبران و اولیای خدا یک خشم عقلی و برای خدا است و در آن حال فقط دستورهای خداوند را بیان می‌کنند و سکوت و نطق غضب آلود موسی هر دو بر مدار حق‌اند و عاقلانه؛ لذا در اینجا محلی برای اعمال سلیقه نبی وجود ندارد. به نظر می‌رسد ارائه این نظریه توسط علامه طباطبائی، برداشت شخص ایشان از مجموعه ای از آیات قرآن باشد که در مورد زندگی و

دعوت پیامبران نازل شده اند. لذا این نظریه در ضمن اینکه قابل احترام است اما احتمالا در اینجا قابل پذیرش نباشد.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ۱. جمعه العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، چاپ علمیه، قم، ۱۳۸۲هـ.
- ۲. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، انتشارات اسراء، قم، ۱۳۹۲.
- ۳. رشیدرضا، المنار، منبع اینترنتی، ج ۹، ص ۲۰۸.
- ۴. صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸.
- ۵. فیض کاشانی، محمد، تفسیر الصافی، مکتبه الصدر، تهران، ۱۴۱۵هـ.
- ۶. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
- ۷. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۲.
- ۸. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.
- ۹. طیب، سیدعبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
- ۱۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳.
- ۱۲. محمدی ری شهری، دانشنامه امام مهدی(ع)، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، تهران، ۱۳۹۳.
- ۱۳. مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش عقاید، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ۱۳۸۸.
- ۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.

References

- *The Holy Qur'an.*
- *Nahj al-Balāghah.*
- 1. Fayḍ Kāshānī, M. (1415 AH). *Tafsīr al-Ṣāfi*. Tehran: Maktabat al-Ṣadr.
- 2. Javadi Amoli, A. (2013 AD/1392 SH). *Tasnim: A Commentary on the Holy Qur'an*. Qom: Esrā Publications.
- 3. Jum'ah al-'Arūsī al-Ḥuwayzī. (1382 AH). *Nūr al-Thaqalayn fī Tafsīr al-Qur'ān*. Qom: Chāp-i 'Ilmiyyah.
- 4. Kulaynī, M. b. Ya'qūb. (1986 AD/1365 SH). *al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.
- 5. Majlisī, M. B. (1403 AH). *Biḥār al-Anwār*. Beirut: Dār Ihya' al-Turāth al-'Arabī.
- 6. Makarem Shirazi, N. (1995 AD/1374 SH). *Tafsir Nemooneh*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.
- 7. Misbah Yazdi, M. T. (2009 AD/1388 SH). *Instruction in Islamic Beliefs*. Tehran: International Printing and Publishing Company.
- 8. Mohammadi Reyshahri, M. (2014 AD/1393 SH). *Encyclopedia of Imam al-Mahdi (AS)*. Tehran: Dār al-Ḥadīth Scientific and Cultural Institute.
- 9. Qummī Mashhadī, M. b. M. R. (1989 AD/1368 SH). *Tafsīr Kanz al-Daqā'iq wa Baḥr al-Gharā'ib*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- 10. Rashīd Riḍā, M. (n.d.). *Tafsīr al-Manār*. Vol. 9, p. 208. Online source.
- 11. Ṣadūq, M. b. 'Alī. (1999 AD/1378 SH). *Uyūn Akhbār al-Riḍā*. Tehran: Jahān Publications.
- 12. Tabatabaei, S. M. (1422 AH). *al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Beirut: Mu'assasat al-'Alamī li al-Maṭbū'āt.
- 13. Tabatabaei, S. M. (2001 AD/1380 SH). *al-Mīzān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah.
- 14. Ṭayyib, S. A. (1999 AD/1378 SH). *Atyab al-Bayān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Tehran: Islam Publications.